

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهاهای ملی ایران

(۱۰۴)

واقعه شهادت جانگداز حسنک وزیر

حسن بن محمد میکال ملقب به سیدالکفاهة و معروف به امیر حسنک میکال نیشابوری آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی است.

حسنک در ایام جوانی در ملازمت محمود بسرمیر دودرسفر و حضر همیشه با او بود، هنگامی که محمود به سلطنت رسید، ریاست شهر نیشابور را به او داد. در اثر ابراز لیاقت و کاردانی حسنک مورد توجه و محبت سلطان محمود واقع شد و در نتیجه کاردبوان غزنه به وی تعویض گردید. چنانکه دیدیم پس از عزل احمد بن حسن میمندی او را به وزارت خود برگزید. شاعران درباره سلطان محمود پس از انتخاب حسنک به مقام وزارت وی را مدح گفتند، از جمله فرخی را در مدیح او قصاید غراست.

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی بهانه جود

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی بهانه راد

دستور شهر بیار که اندر سپاه او

صدشاه و خسرو است چو کسری و کیقباد

خواجه بزرگ بوعلی آن سید کفات
 خواجه بزرگ بوعلی آن مفخر گهر
 او از میان گوهر خویش آمده بزرگ
 و اندر خور بزرگی آموخته هنر
 خواجه سید وزیر شاه ایران بوعلی
 قبله احرار پشت لشکرو روی گهر
 تبع را میر جلیل و خامه را میر بزرگ
 یافته میراث میری و بزرگی از پدر

فوشه‌اند که پس از عزل احمد بن حسن میمندی محمود به مقرین در پادشاهی گفت : کسانی را که شایستگی مقام وزارت دارند نام نویستند و به وی عرضه نمایند، تا یکی را از آن میان بدین شغل برگزیند. ارکان دولت نام ابوالقاسم عارض، و ابوالحسین عقیلی، و احمد بن عبدالصمد، و حسنک میکال را نوشته تزدیی فرستادند. سلطان محمود گفت : اگر منصب وزارت ابوالقاسم را دهیم شغل عرض مهمل ماند، و ابوالحسین عقیلی روستائی طبع است و وزارت را نشاید، و احمد بن عبدالصمد در خور این منصب است، لکن مهمات خوارزم در عهده اوست. اما حسنک به علو نسب و کمال حسب و وقوف برد قایق امور برهمه فائق است و تنها عیب او جوانی و حداثت سن است. امراء از سخنان سلطان دانستند که میل وی متوجه حسنک میباشد، پس به اتفاق ویک زبان گفتند : که از او (حسنک) شایسته تری ندانند، و سلطان محمود آن منصب عالی را به وی تفویض داشت و حسنک تامرگ سلطان محمود در این مقام باقی بود. در زمان فرمانروائی محمد فرزند سلطان محمود نیز در این سمت اشتغال داشت و از محمد در مقابل

مسعود فرزند دیگر سلطان محمود حمایت میکرد . گویند در سخنان خویش بدآنوقت که مسعود به عران بود تعادل نگاه نمیداشت ، چنانکه وقتی دردبوان در حضور جمعی گفته بود: اگر مسعود پادشاه شود، حسنک را بردار باید کشید. (۱)

تعقیب حسنک وزیر و مصادره اموال او

بطوریکه از مفاد تواریخ این دوره مستفاد میگردد، پس از دستگیری و عزل و خبس محمد پسر سلطان محمود در غزنه، و ورود مسعود غزنی به پایتخت غزنویان واستقرار بر سری سلطنت، دنبال بهانه‌ای می‌کشت تا حسنک وزیر را که یکی از روشنفکران و ایران دوستان اصیل بشمار میرفت از میان بردارد. البته یکی از دلایل نکبت کار حسنک وزیر طبق نوشته بیهقی (۲) این بود که: (به روزگار جوانی ناکردنی‌ها کرده بود وزبان نگاه نداشته و این سلطان بزرگ محتشم (مسعود) را خیر خیر بیازرده) ولی تردیدی نیست که عامل مهمترین دخالت مرکز فساد آن دوران (بغداد) وصف آرائی مخفیانه روشنفکران ایرانی تحت عنوان باطنیان ، در مقابل متعصبین طرفداران عرب ، در سرنوشت اموئزرافتاده است . بطوریکه ابوالفضل بیهقی نوشته است . در زمان سلطان محمود، هنگامی که حسنک مقام وزارت داشت سالی به سفر حج رفت، در موقع بازگشت بعجا اینکه از طریق بغداد مراجعت کند از شام به غزنین بازگشت، و بهانه‌اش این بود که راه بادیه خشک و بی‌آب است و حجاج تلف میشوند .

۱ - دستورالوزراء تالیف خوند میر به تصحیح دانشمند فقید سعید نفیسی صفحه ۱۴۳

و آثار الوزراء تالیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی چاپ دانشگاه تهران صفحه ۱۹۲

۲ - تاریخ بیهقی صفحه ۶۴

بر حسب اتفاق، پس از رسیدن به شام و موصل سفیری از جانب خلیفه فاطمی مصر که تفصیل ظهور و تاسیس آن در دروغهای گذشتۀ این تالیف نوشته شد، به حسنک وارد شد و خلعت و هدایای بسیاری به او داد که به سلطان محمود بر ساند.

در ضمن خود حسنک را نیز خلاعتی فاخر پوشاندند و بسیار تکریم و اعزاز کردند. این اشتباه بزرگتر بود ولی حسنک تقصیری نداشت، زیرا هدیه بنام شاه یعنی سلطان محمود در نظر گرفته شده بود و او نمیتوانست آنرا قبول نکند (۱) خلیفه بغداد از اینکه حسنک وزیر از موصل راه را گردانده و به سراغ او نیامده بود، سخت رنجید و نامه‌ای به سلطان محمود در این مورد نوشت و بالاخره کار بدانجا رسید که خلعت حسنک و همه هدایا و تحفه را که از مصر رسیده بود با رسولی به بغداد فرستادند و همه آنها را در بغداد سوزانند، لیکن برخی نوشته‌اند که این اشیاء را در چار بازار غزنیں بسوختند (۲).

بهمن جهت سیاست دستگاه خلافت عباسیان در کمین حسنک بود. تردیدی نیست که وی یکی از وطن پرستان پر شور و از اعضاء فعال سازمان باطنیان در ایران بشمار میرفت. بهر حال حسنک وزیر سرانجام گرفتار سیاست مکارانه دولت عباسیان گردید و به اتهام قرمطی بودن دستگیر و زندانی شد. این موضوع حائز کمال اهمیت است که قبل از زمان سلطان محمود غزنوی نیاز از طرف خلیفه عباسی قرمطی بودن حسنک بازگشته بود، ولی سلطان محمود

۱- آسیای هفت‌ستگ تأییف دکتر باستانی پاره‌بزی صفحه ۲۹۰

۲- آثار وزراء تالیف میف الدین حاجی بن نظام عتیلی به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی صفحه ۱۸۷

باواکنش تند و صریحی این تهمت را رد کرده بود و آن گفتار چنین است .
 (بدین خلیفه خرف باید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام و
 در همه جهان ، و قرمطی می جویم ، و آنچه یافته آید و درست گردد بردار
 می کشند . و اگر مرا درست شدی (ثابت شد) که حسنک قرمطی است ، خبر به
 امیر المؤمنین رسیدی که درباب وی چه رفتی ! وی را من پروردہام و با فرزندان
 و برادران من برابراست و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم) (۱)

با این ترتیب وطن پرستی حسنک و همبستگی وی به سازمان مخفی باطنیان
 در ایران حتمی وغیر قابل تردید میباشد ، ولی فرات و کیاست حسنک از یک
 طرف و درجه نفوذ شخصی او در سلطان محمود از طرف دیگر ، باعث شده بود
 که با درنظر گرفتن اختلاف فکری در این دوره از اتهام و تعقیب برای جرم غیر
 قابل بخشش زمان خود یعنی باطنی یا قرمطی بودن که در حقیقت جلوه و نشانه ای
 از تعصب در ایران دوستی و اعتقاد به تشیع بود رهایی یابد .

لیکن در این هنگام که سلطان مسعود بر اریکه فرمانروائی دولت غزنویان
 تکیه زده بود و شخصی بنام بو سهل زوزنی که از مخالفان سرسخت وجدی حسنک
 بشمار میرفت به عنوان وزیر اعظم سلطان مسعود مصدر کاربود ، اجرای سیاست
 خلیفه عباسی بر ضد حسنک وزیر که از مدتها قبل مورد هدف و تعقیب فکری و
 سیاسی دولت عباسیان واقع شده بود ، از هر موقع دیگر مناسب تر بنتظر میرسید .
 سلطان مسعود بعلت اینکه حسنک وزیر بعد از مرگ پدرش سلطان محمود
 با سلطنت وی در مقابل برادرش محمد مخالفت کرده بود ، در پی بهانه و
 مستمسکی می گشت تا به همان علت حسنک را از صحنه سیاست خارج کند ،

بهمین جهت دستور تعقیب و دستگیری حسنک، وزیر مقتدر و اخراً محمودی را صادر کرد.

ابوالفضل بیهقی در این مورد مینویسد: (چون حسنک را ازبست به هرات آوردند، بوسهول زوزنی او را به علی رایضی چاکر خویش سپرد، و رسید بد و ازانواع استخفاف آنچه رسید، که چون باز جستن نبود کار و حال او را انتقامها و تشفیها رفت. و بدان سبب مردمان زبان بر بوسهول دراز کردند که زده و افتاده را توان زد، مردان مرد است که گفته‌اند: العفو عن القدرة بکارتواند آورد) (۱) همچنین بیهقی نوشته است: (ومعتمد عبدالوس گفت، روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهول (زوزنی) را گفت، حاجتی و عذری باید کشتن این مرد را بوسهول گفت: (حجت بزرگتر که مرد قرمطی است، و خلعت مصریان (خلیفه فاطمی) استدنا امیر المؤمنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود باز گرفت و اکنون پیوسته از این می‌گوید. و خداوند یاد دارد که به نیشابور رسول خلیفه آمد و لوا خلعت آورد، و منشور و پیغام درین باب برچه جمله بود. فرمان خلیفه درین باب نگاه باید داشت) (۲)

بهر حال، مسعود غزنوی وزیرش بوسهول زوزنی که هردو از متعصیان سنی بودند، برای قانونی جلوه دادن قتل حسنک و زیر دنبال فتوی و مدرکی میگشستند، تا اینکه بوسهول زوزنی این مشکل را حل کرد گفت: زمانی که نماینده خلیفه عباسی به نیشابور آمده بود پیغام داده بود که (حسنک قرمطی است وی را بردار باید کرد) (۳) و سلطان مسعود نیز در گفت و شنود با خواجه احمد بن حسن می‌مندی

۱ - تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۴۳

۲ - تاریخ بیهقی > > ۲۴

۳ - تاریخ بیهقی تصویع دکتر فیاض چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۴۵

اظهار داشت که : (ما این بنشابور شنیده بودیم و نیکویاد نیست، خواجه اندوین چه بیند و چه گوید؟) بیهقی از قول عبدالوس نامی می‌نویسد : (خواجه احمد حسن میمنندی دیری آن دشید و پس مرا گفت : بوسهل زوزنی را با حستک چه افتاده است که چنین مبالغتها درخون او گرفته است) بدین ترتیب برای نابودی کامل حستک مقدماتی پیش بینی و طرح شد. ابتدا بمنظور تصاحب اموال وی صورتی از دارائی او را که قبل از توهیه شده بود آماده کردند، تا حستک در ساعت و محل معینی در حضور بزرگان لشکری و کشوری آنها را به دولت سلطان مسعود غزنوی مصالحه کند. در اجرای این منظور بطوریکه بیهقی نوشه است : (روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، چون بار بگستت امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حستک را از آنجا خواهند آورد، باقضاء و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله بنام ماقباله نشته شود و گواه گیرد برخوبیشتن) ابوالفضل بیهقی مینویسد : (۴) در آن روزی که مقرر شده بود حستک وزیر کلیه اموال و دارائی خود را به سلطان مسعود مصالحه کند من (ابوالفضل بیهقی) و قومی بیرون طارم به دکانها نشسته بودیم . جمله بزرگان لشکری و کشوری واعیان و اشراف و دانشمندان و قضات در محل مورد نظر گرد آمده و به انتظار ورود حستک آخرین وزیر مقندر سلطان محمود غزنوی نشسته بودند (حستک پیدا آمد، بی بند . جبهه بی داشت . حبری رنگ با سیاه میزد . خلق گونه، و دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده ، و موزه میکائیکی نودربای و موی سرمالیده (بالیده) زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می بود، و والی حرمس باوی و علی رایضی و بسیار پیاده از هر دستی، وی را به طارم بردن و تائز دیک

نماز پیشین بماند ، پس بیرون آوردند و به حرس بازبردن و براثری قضاة و فقهاء بیرون آمدند. این مقدار شنود که دو تن با یکدیگرمی گفتند که : (خواجه بو سهل را بربین که آورد؟ که آب خویش ببرد) براثر خواجه احمد بیرون آمد با اعیان و بخانه خود باز شد و نصر خلاف دوست من بود ، از وی پرسیدم که چه رفت گفت : که چون حسنک بیامد ، خواجه (احمد بن حسن میمندی وزیر اعظم سلطان محمود غزنوی) بر پای خاست ، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند. بو سهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت ، بر خاست نه تمام و بر خویشن می‌زکید. خواجه احمد او را گفت : (در همه کارها ناتمامی) وی نیک از جای بشد ، خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشینند نگذاشت ، و بر دست ، راست من (نصر خلف) نشست و بر دست راست خواجه ابوالقاسم کثیر و بونصر مشکان را بنشاند. هر چند بوقالقاسم کثیر مغول بود ، اما حرمتش سخت بزرگ بود و بو سهل بر دست چپ خواجه ، ازین نیز سخت بتأبید و خواجه بزرگ روی بحسنک کرد و گفت : خواجه چون میباشد و روزگار چگونه میگذرد؟ گفت : جای شکر است . خواجه گفت : دل شکسته بتأبید داشت که چنین حالها مردان را پیش آید ، فرمان برداری باید نمود بهره‌چه خداوند فرماید ، که تا جان در تن است امید صدهزار راحت است و فرج است .

بو سهل را طاقت بر سید گفت : خداوند را کراکند که چنین سگ قرمطی که بردار خواهد کرد بفرمان امیر المؤمنین چنین گفتن ؟

خواجه بخشم در بو سهل نگریست حسنک گفت : (سگ ندانم که بوده است خاندان من و آنچه مردابوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است؛ اگر امروز اجل رسیده است ، کس باز نتواند

داشت که بردار کشند . یا جزدار ، که بزرگتر از حسین علی نیم (۱) این خواجه که مرا این میگوید ، مرا شعرگفته است و بردرسرای من ایستاده است (۲) اما حدیث قرمطی به از این باید که او را باز داشتند بدین تهمت نه مرا ، و این معروف است ، من چنین چیزها ندانم) بوسهل را صفرا بجنبید و بانگ برداشت و فراد شنام خواست شد ، خواجه بانگ بر او زد و گفت : این مجلس سلطان را که اینچنانشسته ایم هیچ حرمت نیست ؟ ما کاری را گردشده ایم ، چون ازین فارغ شویم ، این مرد پنج و شش ماه است تا دردست شماست هر چه خواهی بکن . بوسهل خاموش شد و تا آخر مجلس سخن نگفت ، و دوقباله نبشه بودند همه اسباب و ضیایع حسنک را بجمله از جهت سلطان و بک یک ضیایع را نام بروی خواندند ، و او اقرار کرد به فروختن بطوع و رغبت ، و آن سیم که معین کرده بودند بستد ، و آن کسان گواهی نبشنند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاء نیز ، علی الرسم فی امثالها).

(بقیه در شماره آیته)

- ۱ - گفتار بالا مؤید این موضوع است که حسنک وزیر جره سازمان باطنیان ایران وازار ارشیدیعه مذهب بوده است .
- ۲ - درجه تملق و چاپلوسی متداول شاعران درباری این دوره از همین جا کامل معلوم و روشن است

ما چون یک موجود زنده در جاده عادی زندگانی برآه
خود میرویم ولی زندگانی برآه مخصوص خود میرود که ارتباطی
با راه ما ندارد یعنی زندگانی تابع راه و مشی و رویه و سلیقه ما
نیست بلکه ما هستیم که تابع راه و مشی و تحولات زندگانی
همیم .

(از کتاب : اورا صدا بزنیم)